

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
سال جامع علوم انسانی

# نقد و بررسی کتاب

- نقد تاریخ و سیاست در... / دکتر مصطفی رحیمی
- امیرعباس هویدا و راز انقلاب / دکتر منصور مصلحی
- ما می نویسیم، پس هستیم / سیروس علی نژاد

● رمون آرون\*

● نقد تاریخ و سیاست در روزگار ایدئولوژیها

● نوشته نادر انتخابی<sup>۱</sup>

میشل وینوک نویسنده کتاب قرن روشنفکران (روشنفکران فرانسه از ۱۸۹۸ تا ۱۹۹۸)

می نویسد:

آرون از دوستان پیشین خود دشنام‌های بسیار شنیده است، ولی نظریه‌ای در تشخیص واقعیت‌های زمان بیان کرده است که سال‌های بعد، ارزش و اهمیت آن را آشکار می‌کنند. او درسی از شهامت و شجاعت روشنفکری داده است که در تاریخ روشنفکران جهان نمونه می‌ماند...<sup>۲</sup>

در این سخن جای دو تأمل باقی است. اول آن که آیا واقعاً آرون در «تاریخ روشنفکران جهان»<sup>۳</sup> نمونه است؟ دوم آن که در این داوری آیا در حق آلبر کامو ستم نرفته است؟ هر چه باشد این جمله در دو مورد کاملاً صادق است: اول آن که دوستانش قدر وی را ندانستند (مخصوصاً

---

\* نویسنده کتاب این کلمه را احتمالاً به صورت «آرن» نوشته است. ضمناً از خصوصیت بسیار نادر این کتاب آن است که در آن نام رمون به صورت درست خود آمده است، نه «ریمون» که نادرست است.

۱- انتشارات هرمس، ۱۳۸۰

۲- قرن روشنفکران، ترجمه دکتر مهدی سمسار، نشر علم، ۱۳۷۹، ص ۶۷۰

۳- همه جا تکیه بر کلمات از نویسنده مقاله است.

سارتر) دوم آن که به همه این دلایل، آرون در ایران به عنوان روشنفکر کاملاً ناشناس بماند.

\*\*\*

نادر انتخابی که قبلاً در مقاله پر مغز «میراث پر ابهام مارکس» (نگاه نو، شماره ۴۹) آشنائی خود را با فلسفه‌های سیاسی جدید نشان داده بود، در این کتاب کوچک و پر مطلب به سراغ آرون رفته و با این کار، هم خلأیی را که در فضای سیاسی ایران وجود داشته و دارد پر کرده، و هم زمینه مساعدی برای داوری درباره روشنفکران فرانسه به دست داده است.

آرون «ادعای شناخت جهان سوم را نداشت» (ص ۴) و این البته، به نظر من، عیب او بود. چگونه یک روشنفکر غربی بدون شناختن این جهان غرق ستم می‌تواند دیدی کلی درباره جهان داشته باشد، و چون آرون این نقص را داشت دچار بعضی انحرافها شد که بدان‌ها اشاره خواهم کرد.

«شعر ایدئولوژی را باید به نثر واقعیت برگرداند» (ص ۹) سخنی است درست و الا روشنفکر در وادی توهم سرگردان می‌گردد، چنانکه بسیاری.

«ناسیونال سوسیالیسم قدرت نیروهای غیر عقلانی را به من آموخت و ماکس وبر مسئولیتی را که هرکس بر عهده دارد» (ص ۲۴)

متأسفانه کمونیسم (که خود بر خشونت بنا شده بود) این «نیروهای عقلانی» و ویرانگر را ندید که دامنه‌اش کشور ما را هم گرفت و من این فاجعه را در یکی از مقاله‌های خود شرح خواهم داد. «در آلمان بود که آرون یکسره پیرو این باور و بر شد که سیاست کار مغز سرد است نه قلب گرم (ص ۲۵). جای تأسف است، ولی درست. مصدق که دارای قلب گرم است، شکست می‌خورد و سیاستمداران امریکا که دارای مغز سردند، پیروز می‌شوند. دنیای ما چنین است، امید که جهان فردا چنین نباشد.

«ریشه گرایش فکری آرون به لیبرالیسم را که در این سالها (۱۹۳۸ - ۱۹۳۹) جوانه‌های آن ظاهر شده بود، باید در بینش تاریخی او که هم موجبیّت باوری (déterminisme) و هم نسبیّت باوری (relativisme) را نفی و طرد می‌کرد باز جست. این بینش تاریخی، هم از پوزیتیویسم کهن کیشانه استادان سوربن که افق دیدشان به [اوگوست] کنت محدود بود، فرامی‌گذشت و هم منتقد بی‌امان ایدئولوژیهای رایج در محافل روشنفکری چپ بود که بر باورهایی چون ضرورت تاریخی و حرکت اجتناب‌ناپذیر تاریخ به سوی پیروزی خیر بر شر تکیه داشتند» (ص ۲۹)

«در این دوره او دیگر یکسره... دفاع از آزادی و میهن را به جای انقلاب برگزیده بود (ص ۲۹). «در زمان جنگ مجله سنگینی به اسم «فرانسه آزاد» در لندن منتشر کرد که همکارانی چون برنانوس، ژول رومن، ژمن گاری، آراگون، الوار، اچ. جی. -



● دکتر مصطفی رحیمی

ولز، جولین هاگسلی، هارولد لاسکی و دوس پاسوس و ماندهای اینان داشت  
(ص ۳۳).

«پس از جنگ نیز روزنامه‌نگاری را بر استادی دانشگاه ترجیح داد (ص ۳۳).  
می‌رسیم به اختلاف نظر آرون با دوست دیرینش سارتر و با کمونیسم:  
«از میان تعبیرهای گوناگونی که از اگزیستانسیالیسم می‌شد، روایت سارتر به  
برکت دو باور بنیادی آن شور و حالی دیگر در میان روشنفکران و جوانان  
برانگیخت. نخست اینکه اگزیستانسیالیسم سارتر بر بینشی اخلاقی متکی بود...  
دیگر اینکه وی بر ضرورت انقلاب به منظور دگرگونسازی عالم و آدم تأکید  
می‌کرد، و پس از مدتی تردید و سکوت بالاخره رسالت اجرای این دگرگونی را  
بر دوش جنبش کمونیستی گذاشت<sup>۱</sup>. اما آرون... نه به اخلاق دو قطبی ساده  
اندیشانه‌ای که جهان را به پهنه رویارویی خیر و شر می‌داند اعتقاد داشت و نه  
انقلاب و کمونیسم را راه رستگاری می‌دانست.» (صص ۳۵ و ۳۶).

حق با آرون بود، ولی جو روشنفکری جهان و بویژه فرانسه چنان بود که ندایش به بسیاری از

۱- سارتر ضمناً همیشه نظر انتقادی به کمونیسم نیز داشت (م. ر.).

گوشها نرسید، مخصوصاً که خود آرون نیز در این میان بی‌تقصیر نبود. البته میهن دوستی لازمه پیشرفت و مقدمه رسیدن جهان به برادری است، به شرط آنکه دچار آفات مخصوص خود نشود و یکی از این آفات - و بزرگترین و هولناک‌ترین آنها - فاشیسم است و آرون بر لب این پرتگاه قرار گرفت:

«موضع آرون در قبال پتن [دست‌نشانده هیتلر] در آغاز دو پهلو بود... وی می‌پنداشت که پتن سردار بزرگ جنگ جهانی اول، نه از روی فرومایگی و وطن‌فروشی، بلکه براساس این تحلیل که از طریق صلح با آلمان شاید بتواند تمامیت ارضی و استقلال فرانسه را حفظ کند با پیشوای رایش سوم دست‌آشتی داده است. او پس از مدتی در این ارزیابی خود تجدید نظر کرد» (ص ۳)

امان از توهم! باید از آرون پرسید کدام «تمامیت ارضی و کدام استقلال؟» آلمانی‌ها حتی پیش از هیتلر دو ایالت مهم فرانسه - آلزاس و لورن - را از آن خود می‌دانستند، نیمه بیشتر فرانسه در دست هیتلر است. وی اجازه نداده که پاریس حتی بطور نمادین، جایگاه پتن باشد. هیتلر تمامیت ارضی و استقلال کدام کشور اشغال شده را پذیرفته که این حق را درباره فرانسه بشناسد؟ و فرستادن قطارهای حامل یهودیان به کشتارگاه‌های آلمان، چه؟<sup>۱</sup>

مسئله دیگر همکاری موقتی آرون با روزنامه فیگارو است. فیگارو ارگان مرتجعین فرانسه است و سخنگوی سرمایه‌داران بزرگ و دست‌راستی‌ها<sup>۲</sup>. آرون در نیمه انقلاب ۱۹۶۸ فرانسه در چنین روزنامه‌ای دانشجویان انقلابی را به باد حمله می‌گیرد. البته بخشی از انتقادهای آرون درست است، ولی جناح چپ - و سارتر نیز - آتش خشم بر او فرو می‌بارند.<sup>۳</sup>

۱- در یکی از نامه‌هایی که از آلمان به ویشی در خصوص فرستادن یهودیان فرانسه به آلمان می‌رسد، لاورال - نخست‌وزیر ویشی - به خط خود اضافه می‌کند: «بچه‌ها هم».

۲- حساسیت سارتر در مورد روزنامه فیگارو چندان بود که پس از قطع رابطه‌اش با کامو، و بویژه بعد از بیطرف ماندن کامو در جنگ الجزایر به سارتر او نوشت: «برای تو همین مانده است که در فیگارو مقاله بنویسی!» علت تیرگی این رابطه آن بود که پس از انتشار کتاب «انسان طاعی» از طرف کامو، فرانسیس زاسون عضو هیأت نویسندگان مجله «دوران جدید» (Lestemps Modernes) به مدیریت سارتر، حمله سختی به این کتاب کرد که موجب رنجیدگی شدید کامو شد و در پاسخ به مقاله دوست خود، سارتر، را «آقای مدیر» خواند. از آن پس روابط این دو تیره شد که منتهی به قهر کردن کامل کامو گردید.

۳- سارتر در این مورد نسبت به آرون زیاد بی‌انصافی کرد و نوشت که آرون فقط یک مطلب دارد که دائم آن را تکرار می‌کند. شاگردان آرون در مجله «نوول ابسر واتور» با شدت به سارتر اعتراض کردند، ولی ←



آنچه از فلسفه کانت و هگل و مارکس در این کتاب آمده قابل خلاصه کردن نیست. تا آنجا که به قلمرو روشنفکری مربوط است به ذکر چند جمله اکتفا می شود:

«به گمان آرون مارکسیسم تاریخ را به دین نوی تبدیل کرده که در این عصر بی دینی مریدانی دارد که آن را می پرستند و توضیح رویدادها را در آن می جویند و به نام ضرورت‌هایش هر جنایتی را توجیه می کنند» (ص ۸۲).

مارکس با این که یکی دو جا نوشته است که نمی خواهد آیین تازه‌ای عرضه کند که مردم در برابر آن تعظیم کنند و بگویند حقیقت جز این نیست، خواسته یا ناخواسته، مجموعه فلسفه‌اش دین تازه‌ای است و چون چنین است

۱- به موجب عقیده کمونیست‌ها افکار مارکس رنگی از تقدس می یابد، چنانکه بسیاری از پیروانش گفته‌های او را می پرستند.

۲- باز به نظر آنان اصول اعتقادی او چون و چرا پذیر نیست، نمی توان از هیچ کدام انتقاد کرد. باید به آن ایمان آورد و هر که آن ایمان را کنار گذاشت کافر محسوب می شود و درباره چنین کافری شدیدترین مجازات‌ها مجاز است. لنین، کائونستگي مارکسیست را که زمانی مرشد او بوده

اینک به دیکتاتوری پرولتاریا اعتقاد ندارد، «مرتد» می خواند و می دانیم که مرتد اصطلاحی مذهبی است.

۳ - شاید خود مارکس قتل مرتد را جایز نمی دانسته، ولی کمونیست‌ها، به اتکای نظریات او، این کار را نه تنها جایز بلکه واجب دانستند، چنانکه در ایران خودمان هم دیدیم و شنیدیم.

۴ - مارکس، دین را «افیون توده» می دانست. دیدیم که چنین نیست، آرون مارکسیسم را افیون روشنفکران می داند، کتابی نیز به همین عنوان نوشته که به سبب اهمیت موضوع باید جداگانه معرفی و تشریح شود. درباره تأثیر این افیون کافی است بدانیم که حتی هنوز هم عده قابل توجهی را در نشئه نگاهداشته است.

آرون سه ویژگی بینش مارکسیستی را چنین می شمارد:

۱ - دعوی یگانگی روند تاریخ که از صبح ازل تا شام بعد سیر معینی را که از پیش تعیین شده دنبال می کند؛

۲ - سرشت متافیزیکی ایده یگانگی تاریخ که بر بنیاد این توهم بنا شده که گذشته را براساس چند اصل فلسفی می توان توضیح داد؛

۳ - در هم آمیختن «دیالکتیک عقلانی» و «دیالکتیک واقعی» (ص ۸۲)

و «... تاریخ همواره سیری پیشرونده دارد... انسانها هر چند خود از پیامد اعمالشان بی خبرند و تاریخ را از روی نقشه‌ای از پیش ساخته نمی سازند اما در نهایت، تاریخی که می سازند ضرورتاً به سوی برپایی جامعه بدون تاریخ پیش می رود» (۸۳)

منظور از بهم آمیختن دیالکتیک عقلانی و دیالکتیک واقعی که در بالا به آن اشاره شد آن است که مارکس واقعیت تاریخی را از ایده‌ای که درباره سمت و سوی تاریخ دارد استنتاج می کند. «چنین روشی سبب می شود که مارکسیست‌ها آرزوهای خود را به جای واقعیت بگیرند.» (ص ۸۵) چنین است که کمونیست می بیند ولی بدان باور ندارد.<sup>۱</sup>

«برخلاف فلسفه جزمی تاریخ [نظریه هگل و مارکس] که عقیده دارد سمت تاریخ در خود تاریخ نهفته و کافی است آن را دریابیم، فلسفه انتقادی تاریخ [فلسفه کانت و آرون] جستجوی سمت و سو را به موقعیت سوژه منوط می کند. این دیدگاه سوژه به داده تاریخی است که گذشته را در قیاس با حال قرار می دهد

۱- و حتی نظریات بی طرف‌ترین و شریف‌ترین نویسندگان را در رد مارکسیسم یا نمی خواند یا اگر خواند ایشان را مغرض می داند.

و به آن معنی می‌بخشد. نفی این دیدگاه ... فرو افتادن به دو شکل جزم اندیشی است: جزم اندیشی هگلی - مارکسیستی که در جستجوی معنایی در خود تاریخ است، و جزم اندیشی اسپنگلری<sup>۱</sup> که هر گونه سمت و سوی را به سبب گوناگونی جوامع و باورها اساساً ناممکن می‌داند» (صص ۸۵ - ۸۶)

سوژه را با اهمال می‌توان به «فاعل» (کننده کار و مبتکر اندیشه) ترجمه کرد. حال اگر اصالت را به تاریخ کور و نه به سوژه بدهیم، آدیان تبدیل به عروسکهای مومی می‌گردند که «دستهای پولادین تاریخ» می‌تواند آنان را به هر شکلی خواست بیرون بیاورد و حتی بعضی را در سطل اشغال بریزد. چه بسا خود مارکس ممکن است چنین خواستی نداشته باشد، ولی برداشت لنین از مارکسیسم دقیقاً همین است.

برگردیم به نظریه آرون: وی پس از آنکه می‌گوید «موجبیت کامل» در تاریخ وجود ندارد،

توضیح می‌دهد:

«در تصمیم‌گیری‌های تاریخی، که همواره تحت تأثیر اوضاع و احوال اند، همیشه شماری عوامل نامعین دخیل اند، یعنی اینکه اگر به جای تصمیم گیرنده اصلی، فرد دیگری بود، می‌توانست تصمیمی دیگر بگیرد. درست است که در هر لحظه گرایشهای بنیادی وجود دارد (که به رویدادها سمت و سو می‌دهند)، اما حدی از آزادی عمل همیشه برای آدیان محفوظ است. (صص ۱۰۱ و ۱۰۲).

وی پس از ذکر اینکه هر رویداد تاریخی، معلول علل مختلف و پیچیده‌ای است، می‌گوید: «مورخ باید بکوشد چفت و بستهایی را که چند رشته عامل را در تمامیتی به یکدیگر پیوند می‌دهد بیابد و همه دشواری کار او در همین جاست، زیرا یافتن ربط و اتصالات رویدادها و علتها به یکدیگر سخت بفرنج و دشوار است. (ص ۱۰۲)

معیار شناخت حقیقت چیست؟ به گفته آرون «برای آنکه تاریخ عینی باشد، باید به ارزشهای عام و جهانشمولی باور داشته باشیم». از میان تفسیرهای گوناگون، آن تفسیری عینی تر و به

---

۱- اسوالد اسپنگلر (Spengler) فیلسوف آلمانی (۱۸۸۰ - ۱۹۳۶) نظریه پرداز اصلی «تاریخ‌گرایی» (historisme) مبتنی بر بدبینی. وی در برابر اسطوره ترقی، درک دَوْرانی تاریخ را مطرح کرد که هر فرهنگی را در بر می‌گیرد و تابع قانون رشد، «پختگی» و انحطاط بیولوژیکی است. این معنی مخصوصاً وابسته به بررسی و سرنوشت انحطاط غرب است (که در این باره کتابی نیز نوشته است که حاکی از برتری نقش سیاسی آلمان است). بعضی از نظریات او مورد استفاده نازیها قرار گرفت. (م. ر.).



حقیقت نزدیکتر است که مبنای آن ارزشهایی باشد که موضوع آنها همرازی همگانی جامعه بشری است.

وی در اهمیت عقل و علم در این قلمرو می‌نویسد:

«تا آنجا که به من مربوط می‌شود، به رغم تجربه‌های شخصی‌ام و به رغم آنچه در سده بیستم دیده‌ام، ترقی خواه باقی مانده‌ام... جامعه بشری برای بقای خود فقط به عقل و علم می‌تواند امید ببندد» (ص ۱۰۵)

\*\*\*

معرفی و نقد کامل کتاب نیاز به فرصتی جداگانه دارد. در این مختصر به عللی این توفیق را نیافتم. غرض این بود که اهمیت آرون - هر چند به اختصار نشان داده شود و نیز دست مریزادی باشد برای آقای نادر انتخابی که یکی از چهره‌های مهم تفکر و روشنفکری قرن بیستم را به ما شناسانده است.

نشر اختران منتشر کرده است:

- ۱- تجدد و تجدد ستیزی در ایران / دکتر عباس میلانی
- ۲- جنبش چپ ایران / گفتگو با ایرج کشکولی / حمید شکوت
- ۳- جامعه‌شناسی خودمان / حسن نراقی
- ۴- آیا مارکس فیلسوف هم بود؟ / هوشنگ ماهرویان
- ۵- تاریخچه فرقه جمهوری انقلابی ایران و گروه ارانی / حمید احمدی
- ۶- از انحصار طلبی انقلابی تا سرکوب دولتی / حمید شکوت
- ۷- در پیرامون خودمداری ایرانیان / حسن قاضی مرادی

تهران - خیابان انقلاب - بازارچه کتاب - کتاب اختران

تلفن: ۶۴۶۲۲۸۲ - ۶۹۵۳۰۷۱ فاکس: ۶۴۱۱۴۲۹